



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۳۸۸ آذر

مصادف: ۱۱ ذی الحجه ۱۴۳۰

جلسه: ۳۸

موضوع کلی: حقیقت حکم شرعی

موضوع جزئی: امر سوم: حقیقت انشاء

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تنبیه دوم: تقسیم انشاء به حسب قصد

بحث ما در تنبیهات مساله انشاء بود و عرض کردیم که در اینجا چند تنبیه باید ذکر شود تا به بعضی از ابهامات یا نکاتی که مخفی مانده است پاسخ داده و حل شود، تنبیه اول در فرق بین اعتبار و انشاء بود و محصل این تنبیه همان طوری که گفتیم این بود که اعتبار یک بناگذاری در محیط عقلاء است و چیزی است که به دست شخص معتبر که اعتبارش نافذ است در یک محیط عقلانی اعم از اینکه این محیط عقلانی عام باشد یا یک محیط خاص باشد تحقق پیدا می کند و وجود اعتباری که در اثر اعتبار بوجود می آید آثار خاص خودش را دارد مثل وجود ذهنی و وجود خارجی، انشاء همانطوری که قبلاً عرض شد عبارت است «ایجاد چیزی به فعل یا لفظ در عالم اعتبار» و ما عرض کردیم که در نظر بدوی انشاء و اعتبار مساوی هستند اما برای اینکه پاسخ دقیق تری در باب فرق بین اعتبار و انشاء داده شود عرض کردیم که باید تنبیه دوم و سوم را عرض کنیم و بعد یک نتیجه گیری کلی داشته باشیم.

تنبیه دوم این است که انشاء به حسب قصد به انحاء و اقسام مختلف تقسیم می شود چهار قسم برای انشاء به حسب قصد می توانیم ذکر کنیم.

۱- قسم اول این است که در انشاء، انشاء و اعتبار هوهویت و اتحاد می شود یعنی گاهی از اوقات در انشاء قصد این است که در وعاء اعتبار اتحاد و هوهویت بین دو چیز ایجاد شود و این اتحاد، اتحاد حقیقی و هوهویت حقیقی نیست بلکه یک اتحاد و هوهویت اعتباری است مثلاً در روایت داریم (الفقاع خمرٌ استسغره الناس) فقاع خمری است که مردم آنرا کوچک می شمارند، الان بین فقاع و خمر اتحاد و هوهویتی ایجاد شده و قصد از انشاء این مسئله در مورد فقاع ایجاد یک هوهویت اعتباری است بین فقاع و خمر، لذا همان آثاری که برای خمر مترتب می شود بر فقاع هم مترتب است. در این قسم همانطور که ملاحظه فرمودید به سبب انشاء قصد شده است یک مصداق اعتباری برای خمر درست شود.

۲- قسم دوم این است که در انشاء قصد ایجاد یک اضافه و رابطه شود، مثل اینکه بین زید و مال یک نحوه اضافه و ربط درست شود، این اضافه و ربطی که بین زید و مال ایجاد می شود در واقع این یک اضافه و ربط حقیقی نیست بلکه یک اضافه اعتباری است. مثلاً وقتی گفته می شود «وهبتُ هذا المال لزيد» در واقع اینجا دارد بین زید و مال یک ربط و اضافه ایجاد می شود. همانطور که ملاحظه می فرمایید در این قسم دوم هم به حسب قصد است که انشاء به این شکل تحقق پیدا می کند. حالا این از یک حیثی در خصوص هبه این مسئله ایجاد ربط است و الا اگر بخواهیم با دقت نگاه کنیم در مثل بیع هم یا بقیه اسباب نقل و انتقال بالاخره یک ربطی بین آن

منتقل الیه و مال ایجاد می‌شود، اما ما حالا از یک حیث خواستیم تفاوتی کند با بیع و امثال آنها که بعد عرض می‌کنیم.

۳- قسم سوم از اقسام انشاء در واقع این است که قصد تحقق یک سببی در عالم اعتباریات می‌شود که با تحقق آن سبب اثر مترتب می‌شود، مثل مسئله حیازت کسی که مالی را حیازت می‌کند مثل ماهی در دریا یا پرنده در آسمان را، این حیازت در واقع موضوع برای ترتب اثر عند الشارع یا عند العقلاء ایجاد می‌کند- البته در خصوص حیازت یک بحثی هست که آیا در حیازت قصد ملکیت معتبر است یا نه؟ یک اختلافی است که در جای خودش باید بحث شود که آیا قصد ملکیت در حیازت اعتبار دارد یا ندارد؟ بعضی‌ها می‌گویند در حیازت قصد ملکیت معتبر است یعنی وقتی که دارد شخصی حیازت می‌کند باید قصد ملکیت هم بکند و بعضی دیگر می‌گویند قصد ملکیت در حیازت اعتبار ندارد- علی‌ای حال آنچه که هست این است که در این قسم از انشاء، قصد تحقق یک سببی را که به نظر عقلاء منشا اثر هست را می‌کند، این در مقابل سببهایی مثل موت مورث است که آنها امور غیر اختیاری بودند و این هم بالاخره یک سببی است که منشا آثاری است ولی این سببی است که با اختیار خود شخص تحقق پیدا می‌کند و قصد هم می‌کند و عقلاء هم بر این حیازت اثر مترتب می‌کنند.

۴- قسم چهارم از اقسام انشاء این است که شخص قصد تحقق یک ماهیت اعتباری را می‌کند، منظور از ماهیت اعتباری یعنی یک ماهیت و یا یک موضوعی که اعتباری است مثل بیع، وقتی بعثت گفته می‌شود طبیعت بیع در اینجا ایجاد می‌شود و این بیع یک ماهیت اعتباری است و یک امر حقیقی که نیست، که البته این ماهیت وقتی اعتبار و ایجاد شد این منشا آثار خاص خودش مثل ملکیت است حتی اگر بگوییم بیع با ملکیت مساوی هم نیستند، این اقسام اربعه‌ای که می‌شود برای انشاء به حسب قصد ذکر کرد.

تنبیه سوم: معتبر کیست؟

تنبیه سوم این است که ما وقتی سخن از اعتبار به میان می‌آوریم این اعتبار حتما نیاز به معتبر دارد و قبلا گفتیم که معتبر کسی است که امرش نافذ است حالا این نفوذ امر یا مربوط به عقلاء است یا مربوط به شارع است لذا هر کسی نمی‌تواند معتبر محسوب شود، این از یک طرف.

حال اگر فرض بفرمائید عقلاء و شارع مثلا برای بیع، اعتبار ملکیت برای خریدار ایجاد کنند یعنی بیع را سبب اعتبار ملکیت قرار دادند و این در شرع و در بین عقلاء هست، عقلاء وقتی کسی بیع می‌کند این بیع را سبب برای ملکیت می‌دانند و شارع هم فرموده «احل الله البیع» همان بیع عرفی عقلائی را امضا کرده و مورد تایید قرار داده است و البته یک سری حدود و شرایط برای آن قرار داده است اما به هر حال همان بیع عرفی را مورد امضا قرار داده و تایید کرده که این بیع می‌تواند سببیت برای ملکیت داشته باشد، پس معتبر در مورد اینکه بیع سبب برای ملکیت است یا عقلاء هستند یا شرع، حالا سوال این است که در اینجا نقش بایع و مشتری چیست؟ این نسبت عقلاء و شارع از یک طرف و بایع و مشتری از یک طرف باید معلوم شود. وقتی بایع می‌گوید بعثت و مشتری هم قبلت را می‌گوید، آیا اینجا بایع دارد ایجاد می‌کند چیزی را، بایع می‌گوید بعثت مسلما دارد انشاء می‌کند، آیا یعنی دارد یک وجود اعتباری ایجاد می‌کند؟ اینجا آیا بایع معتبر است؟ این بایع که مسلما انشاء می‌کند. آیا هر بایع شخصی یا هر مشتری معتبر محسوب می‌شوند؟ اگر اینها معتبر هستند پس شارع و

عقلاء چه نقشی دارند؟ ما گفتیم که انشاء عبارت است از «ایجاد معنا به لفظ در عالم اعتبار»، بایع هم می‌گوید بعت و معنای را به این لفظ در عالم اعتبار ایجاد می‌کند حالا ما می‌توانیم بگوییم این بایع است که دارد اعتبار ملکیت می‌کند؟ بالاخره در یک مورد خاص که فروشند چیزی را می‌فروشد و خریدار هم قبلت را می‌گوید، آیا در این مورد خاص نقش شارع و عقلاء از یک طرف و بایع از طرف دیگر در خصوص این مورد چیست؟ این مسئله‌ی مهمی است که باید حل شود؟ ما قبلاً همانطور که گفتیم اعتبار یک امر شخصی نیست خلافاً لمرحوم آقای خوبی که ایشان می‌فرمود نقش بایع و مشتری فعلیت دادن آن اعتبارات عقلائی است یعنی وقتی بایع می‌گوید بعت دارد آنرا را فعلی می‌کند، که ما باید این مشکل را حل کنیم.

این نکته از نکاتی است که در بحثها منقح نشده است و کسانی که در مقام تعریف انشاء قرار گرفته‌اند وارد این بحث نشده‌اند و اینکه بالاخره این بایع مسلماً انشاء می‌کند و بایع بدون اختیار که کاری را انجام نمی‌دهد، بایع انشاء می‌کند، حالا در این مورد عقلاء و شارع چه نقشی دارند؟ که گفتید آنها معتبرند و ما هم می‌گوییم عقلاء و شارع اعتبار کرده‌اند، اعتبار کرده‌اند یعنی اینکه بنا گذاری کردند بر اینکه بیع سبب برای ملکیت باشد و پس در این جا نقش بایع چه می‌شود؟ آنچه که مسلم است و همانطور که در ذهن شما هست بنا بر آنچه که گفتید این است که عقلاء و شارع اسباب این امورات اعتباریه را تعیین می‌کند.

اقسام اعتباراتی که معتبر (عقلاء و شارع) انجام می‌دهند:

ما در اینجا اول نقش عقلاء و شارع را مورد بررسی قرار می‌دهیم و بعد به سراغ نقش اشخاص می‌رویم این بحث را دقت کنید و این یک بحثی است که هر مبنایی که در باب انشاء داشته باشیم این مسئله را در رابطه با او حل کنیم. اقسام و انحاء اعتباراتی که عقلاء و شارع می‌کنند عبارت است از:

الف) گاهی شارع و عقلاء یک سبب غیر اختیاری و غیر ارادی اما واقعی را موجب حدوث یک امر اعتباری قرار می‌دهند مثل موت مورث، که فوت یک نفر باعث انتقال اموال او به ورثه می‌شود و یعنی سببیت تکوینی ندارد، این را شارع و عقلاء اعتبار کرده‌اند به عنوان یک سبب برای ملکیت وراثت به عبارت دیگر شارع اعتبار کرده است موت مورث سبباً للملکیت که یک امر واقعی غیر اختیاری است.

ب) و گاهی از اوقات شارع و عقلاء یک امر اختیاری واقعی را سبب ملکیت قرار می‌دهند یعنی عقلاء و شارع یک امر واقعی اختیاری را سبب برای حدوث یک امر اعتباری قرار می‌دهند مثل حیات که بالاخره نزد شارع حیات سببیت دارد برای ملکیت و این سببیت قطعاً اعتباری است یعنی شارع اعتبار کرده «حیازت سبباً للملکیه» که یک امر واقعی اختیاری است.

ج) و گاهی یک ماهیت اعتباری را خودش را سبب برای ملکیت قرار می‌دهند مثل بیع، بیع ماهیت اعتباری است و یک امر واقعی نیست، بیع غیر از حیازت است، بیع غیر از موت مورث است، در عین حال سببیت هم دارد و خود بیع یک ماهیت اختراعی و اعتباری است که نزد عقلاء رایج است و شارع هم این ماهیت اختراعی اعتباری را سبب برای ملکیت قرار داده است؛ در مورد هبه هم همین طور است و قس علی ذلک.

خود ملکیت هم یک امر اعتباری است. پس در واقع شارع و عقلاء گاهی اعتبار سببیت می کنند و انشاء سببیت می کنند مثل مثالهای فوق یعنی گاهی موت مورث را سبب یک امر اعتباری قرار می دهند و گاهی حیات را سبب حدوث یک امر اعتباری قرار می دهند و گاهی حتی بیع و هبه و امثال اینها را سبب برای یک امر اعتباری قرار می دهند. که در مورد اول و دوم ما نقش عقلاء و شارع را تبیین کردیم که گاهی ایجاد سبب می کنند و اعتبار سببیت می کنند و می گویند این امر واقعی غیر اختیاری سبب برای ملکیت است و گاهی این امر واقعی اختیاری سبب برای ملکیت است.

پس یک نقش مهم عقلاء و شارع در این امور که قابل انکار هم نیست این است که اعتبار و انشاء سببیت می کنند، حالا اعتبار سببیت می کنند، سببیت چه چیز برای چیست؟ خودش یک مسئله و مرحله ای دیگری است. ولی اصل اعتبار و انشاء سببیت به ید عقلاء و شارع است این دست هیچ کس نیست و این عقلاء و شارع هستند که می توانند بگویند این امر واقعی و غیر اختیاری مثل موت سبب برای یک امر اعتباری و یا اینها هستند اعتبار و انشاء بکنند که حیات سبب للملکیت و این عقلاء و شارع اند که می تواند اعتبار و انشاء بکنند که بیع سبب للملکیت؛ پس یک نقش غیر قابل انکار برای شارع و عقلاء همین اعتبار سببیت است و این دست بایع و مشتری نیست و ما نمی توانیم هیچ وقت سببیت را اعتبار و انشاء کنیم این مسلمان در اختیار معتبر و کسی که امرش نافذ است و او عبارت است از عقلاء و شارع.

سراغ سبب و مسبب می آییم که سبب یک امر واقعی، دست هیچ کس نیست و یک امر تکوینی است اعم از اینکه اختیاری باشد یا غیر اختیاری، مثلاً حیات یک امر واقعی است ولی اختیاری یا موت یک امر واقعی ولی غیر اختیاری است، اما بیع، سببیت بیع برای ملکیت را عقلاء و شارع اعتبار کرده اند اما خود بیع یک ماهیت اعتباری است، اولاً حدود و ثغور این ماهیت را چه کسی تعریف کرده است؟ چه کسی این وجود و تحقق اعتباری را به آن داده است؟ معتبر عقلاء و شارعند، یعنی این ماهیت اعتباری اختراع عقلاء و شارع است. که در اینجا هم اشخاص در اختراع نقشی ندارند، این زوایای مختلف این بحث است که باید دقت بفرمائید که به رابطه بین انشاء و اعتبار کمک می کند یعنی شخص خریدار که این خانه را می خواهد بخرد یا مشتری در اختراع این ماهیت اعتباری نقشی نداریم، بلکه هر روز در جامعه عقلاء ماهیات مخترع و عقود جدید به میان می آید که سابقه ای نداشته و انواع و اقسام معاملات بسیاری از این عقود که امروزه رایج هم هست، اینها در محیط عقلانی ایجاد شده است که حالا کار یک نفر بود یا یک جمع بوده اند که بعداً در جامعه مورد پذیرش قرار گرفته است و تبدیل شده به یک ماهیت اختراعی و اعتباری، باز اینجا شارع هم یا امضاء می کند یا نمی کند که به این جهت کار نداریم عمده این است که اختراع و اعتبار این ماهیات به ید معتبر است و اشخاص در ایجاد این ماهیات اعتباریه به معنای کلی آن هیچ نقشی ندارند. این از ناحیه سبب بود.

مسبب در این امور فرض این است که یک امر اعتباری است، اینجا این نسبت را خوب دقت کنید ما وقتی می گوئیم سببیت و انشاء و اعتبار سببیت کار عقلاء و شارع است و این سببیت خودش یک امر اعتباری است و یک امر تکوینی که نیست این سببیت یک طرفش سبب است و یک طرفش مسبب و سبب اعم از این بود که واقعی باشد یا اعتباری، و گفتیم آن اسباب و ماهیات اعتباری کار عقلاء و شارع است اما در مورد مسبب هم آیا می شود همان دو قسمی که در مورد سبب بود تقسیم شود و ما هم مسبب واقعی داشته باشیم و هم مسبب اعتباری؟ که در جواب این سوال می گوئیم مسبب فقط اعتباری است و مسبب در بیع ملکیت عین است یا ملکیت منفعت است و به حسب هر عقد و ایقاعی که در مسئله وجود

دارد فرق می‌کند، که این ملکیت به معنای کلی‌اش یعنی یک نحوه اضافه و ربط بین ملکیت و عین و یک اضافه بین مال و مالک است را معتبر معین می‌کند، پس اینجا شخص نقشی ندارد.

نقش بایع و مشتری:

ملاحظه فرمودید که انشاء و اعتبار سببیت به دست عقلاء و شارع است و خود سبب اگر اعتباری باشد نه امر واقعی باز به دست معتبر یعنی عقلاء و شارع است و مسبب اعتباری است نزد عقلاء و شارع، یعنی در همه اینها معتبر شارع و عقلاء هستند پس بایع و مشتری دارای چه نقشی هستند؟ بایع و مشتری چه کاری انجام می‌دهد؟ فروشنده که با بعت خانه خود را می‌فروشد و می‌گوید «بعتُ هذه الدار» و انشاء بیع می‌کند.

در مورد اشخاص آنچه که مسلم می‌توان گفت این است که کار آنها ایجاد موضوع است برای اعتبار عقلاء و شارع، یعنی وقتی بایع می‌گوید بعت، در واقع دارد موضوع درست می‌کند برای اعتبار عقلاء و شارع، موضوع برای اعتبار عقلاء درست می‌کند یعنی اینکه یک مصداقی از آن طبیعت بیع را دارد تحقق می‌بخشد و آن ماهیت اعتباری را با انشاء خودش، یک مصداقی از او را ایجاد می‌کند که اگر این مصداق ایجاد شد این می‌شود منشا برای اعتبار عقلاء.

پس در واقع ما نباید به بایع و مشتری به عنوان معتبر نگاه کنیم و اگر معتبر و مُنشأ می‌گوییم - که البته مُنشأ هست و انشاء بیع می‌کنند- در واقع موضوع برای اعتبار عقلاء درست می‌کنند نه آن اعتبار و انشائی که بخواهیم بگوییم بایع و مشتری معتبرند چون عقیده ما این است که اعتبار یک امر شخصی نیست.

گفته بودیم که بعد از تنبیه سوم جواب دقیقی برای تنبیه اول و اینکه رابطه بین اعتبار و انشاء چیست؟ ذکر کنیم که بعد از این دو تنبیه باید عرض کنیم که با توجه به تنبیه دوم و سوم شک می‌شود در رابطه تساوی انشاء و اعتبار، به حسب نظر بدوی گفتیم که بین انشاء و اعتبار نسبت تساوی است چون بالاخره هر انشائی یک اعتبار است وقتی می‌گوییم «ایجاد المعنا باللفظ فی وعاء الاعتبار» یعنی داریم یک معنایی را با لفظ در عالم اعتبار ایجاد می‌کنیم و یک وجود اعتباری درست می‌کنیم، از این طرف ما وقتی معتبرین را نگاه می‌کنیم که معتبر یا عقلاء هستند یا شرع؛ می‌بینیم که اینها اعتبار می‌کنند سببیت را یا سبب را و یا مسبب را، و این وسط نقش بایع و مشتری یا مستاجر و موجر و همه طرفین عقود چیست؟ که مسلماً معتبر نیستند و انشاء هم دارند، این را که ملاحظه می‌کنیم نمی‌توانیم قائل به اتحاد بین انشاء و اعتبار باشیم و ما می‌گوییم اصل اعتبار به دست عقلاء و شارع است و آنها هستند که امرشان در مساله اعتبار نافذ است و آنها هستند که معتبر محسوب می‌شوند اما اشخاص چه نقشی دارند؟ آنچه که اجمالاً و فی الجمله نه بالجمله می‌شود ادعا کرد این است که اشخاص و افراد یا به صورت ارادی و اختیاری یا غیر ارادی سبب برای اعتبار عقلاء ایجاد می‌کنند و موضوع برای اعتبار عقلاء و شرع درست می‌کنند، حالا خود این سبب گاهی یک امر واقعی و گاهی یک امر اعتباری و انشائی است. در مواردی که سبب یک امر اعتباری است عمدتاً در آنجا ما این مسئله را با آن مشکل داریم که بالاخره بایع انشاء می‌کند آیا می‌توانیم بگوییم که اینجا معتبر هم هست، که به یک معنا می‌تواند معتبر باشد و به یک معنا نمی‌تواند معتبر باشد، لذا اگر بخواهیم به جهت توجه کنیم می‌بینیم که هر جهتی از این جهات مبعود و مقرب یک معنایی است که بالاخره رابطه بین اعتبار و انشاء از یک جهت و حیث تساوی است و از یک حیث در این موارد با مشکل مواجه می‌شویم فتامل.

بحث جلسه آینده: بیان تنبیها ت چهارم و پنجم و بیان حقیقت حکم شرعی که تا اینجا این مباحث مقدمه بود برای بیان حقیقت حکم شرعی که در تعریف علم اصول اخذ شده بود.